

نیایِ غرب

---

Bottero, Jean

سرشناسه: بوترو، ژان

عنوان و نام پدیدآور: نیای غرب: نوشتار، عقلانیت و دین در ایران، یونان و بین‌النهرین/ژان بوترو، کلاریس هرنشمیت، ژان‌پی‌یر ورنان؛ ترجمه بهمن رستاخیز، رضا دهقان، بهزاد حسین‌زاده.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۵۵ ص.

شابک: ۷-۴۵۳-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Ancestor of the West: writing, reasoning, and religion in Mesopotamia, Elam, and Greece.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: خط — خاورمیانه — تاریخ — پیش از اسلام

موضوع: Writing -- Middle East -- History -- To 622

موضوع: خط — ایران — تاریخ — پیش از اسلام

موضوع: Writing -- Iran -- History -- To 622

موضوع: خاورمیانه — تمدن — پیش از اسلام

موضوع: Middle East -- Civilization -- To 622

موضوع: خاورمیانه — دین

موضوع: Middle East -- Religion

شناسه افزوده: هرناشمیت، کلاریس

شناسه افزوده: Herrenschmidt, Clarisse

شناسه افزوده: ورنان، ژان‌پی‌یر، ۱۹۱۴-۲۰۰۷ م.

شناسه افزوده: Vernant, Jean Pierre

شناسه افزوده: دهقان، رضا، ۱۳۵۳ -، مترجم

شناسه افزوده: رستاخیز، بهمن، ۱۳۵۹ -، مترجم

شناسه افزوده: حسین‌زاده، بهزاد، ۱۳۵۶ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ DS۵۷/ب۹ن

رده‌بندی دیویی: ۹۳۹/۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۰۸۴۸۴

---

# نیایِ غرب

نوشتار، عقلانیت و دین  
در ایران، یونان و بین‌النهرین

ژان بوترو، کلاریس هرشمیت، ژان پی یر ورنان

ترجمه

بهمن رستاخیز، رضا دهقان، بهزاد حسین‌زاده



این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Ancestor of the West*  
Writing, Reasoning, and Religion  
in Mesopotamia, Elam, and Greece  
Jean Bottéro, Clarisse Herrenschildt,  
and Jean-Pierre Vernant  
With a Foreword by François Zabbal  
Translated by Teresa Lavender Fagan  
The University of Chicago Press, 2000



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،  
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶  
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:  
تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

ژان بوترو، کلاریس هرنشمیت و ژان‌پی‌یر ورنان  
نیای غرب  
نوشتار، عقلانیت و دین در ایران، یونان و بین‌النهرین  
ترجمه بهمن رستاخیز، رضا دهقان و بهزاد حسین‌زاده

چاپ اول  
۷۷۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام  
حق چاپ محفوظ است  
شابک: ۷ - ۴۵۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-453-7

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۲۵۰۰۰ تومان

## فهرست

- یادداشت مترجمان..... ۷  
پیشگفتار (فرانسوا ژبال)..... ۹

### دین و عقلانیت در بین‌النهرین (ژان بوترو)

- پیشگفتار مترجم..... ۱۷  
۱. زایش تمدن..... ۲۱  
۲. نخستین نوشتار..... ۳۹  
۳. عقل جهان..... ۵۷  
۴. خدایان: دین معقول..... ۷۷

### نوشتار میان جهان‌های مرئی و نامرئی در ایران،

#### اسرائیل و یونان (کلاریس هرنشمیت)

- پیشگفتار مترجم..... ۹۹  
۵. تمدن ایلامی و نوشتار..... ۱۰۱  
۶. الفباهای صامت‌نگار، الفبای یونانی و خط میخی فارسی باستان..... ۱۲۷  
۷. خط میخی فارسی باستان: نوشتار به مثابه متن و آیینی کیهان‌شناختی .. ۱۵۱  
۸. نوشتار — و تأملاتی بر عبری و یونانی..... ۱۷۳

نوشتار و دین مدنی در یونان (ژان پی. ورنان)

|          |                                |
|----------|--------------------------------|
| ۲۰۵..... | پیشگفتار مترجم.....            |
| ۲۱۱..... | ۹. اسطوره‌ها و عقلانیت‌ها..... |
| ۲۳۱..... | ۱۰ پولیس: قدرت اشتراکی.....    |
| ۲۴۹..... | منابع.....                     |
| ۲۵۳..... | درباره نویسندگان.....          |

## یادداشت مترجمان

عنوان اصلی این کتاب، در زبان فرانسه، شرق باستان و ما: نوشتار، عقل، و خدایان (*L'Orient ancien et nous: L'écriture, la raison, les dieux*) است و عنوان و ترجمه فارسی آن از روی نسخه انگلیسی اثر (برگردان ترزا لاوند فیگن) انجام گرفته است.

در کنار دیگر علل و دلایل، خصوصاً ارزش و اعتبار کتاب و مؤلفانش، علت ویژه‌ای که ما را به ترجمه آن ترغیب کرد، وجود سه مقاله در یک کتاب واحد در سه حوزه بود هر یک متناظر با علاقه شخصی یکی از ما سه نفر. پانوشتهای کتاب همه از مترجمان فارسی است و یادداشت‌های مؤلفان در آخر هر بخش آمده و در متن با شماره‌های داخل پرانتز مشخص شده‌اند. همچنین عبارت‌هایی که در متن داخل قلاب آمده‌اند اگر از متن اصلی باشد، در پانوشته مشخص شده‌اند و در غیر این صورت قلاب‌ها از مترجمان فارسی است.





## پیشگفتار

□ فرانسوا زَبَّال

کتاب حاضر میراث بین‌النهرین را بررسی می‌کند؛ به عبارت دقیق‌تر، به بررسی سه مورد از نوآوری‌های مهمی می‌پردازد که در هزارهٔ چهارم ق.م از رویارویی سومری‌ها و اکدی‌ها در عراق امروزی پدید آمد: نوشتار، عقلانیت و دین. در این کتاب پیشرفت نوشتار را در بستر نسبتش با اندیشه و تعصب دینی،<sup>۱</sup> یعنی دو مقوله‌ای که به محض پدید آمدن نوشتار از دل آن زاده شدند، و چگونگی پذیرش آن از سوی اقوام دیگر برمی‌رسیم: سامی‌های سوریه که خط را اصلاح کردند و یونانی‌ها که آن را کامل ساختند. در نقطهٔ اوج تکاملی طولانی مشخص شد که عقلانیت — یا «عقلانیت‌ها» به قول ژان‌پی‌یر ورنان — و ادیان جهانی دو محصول فرعی خط و نوشتار هستند، دو محصولی که قادرند هنجارهایی کلی و مستقل از شرایط بیافرینند.<sup>(۱)</sup>

جستجوی سرآغازها پژوهش دربارهٔ جریان‌های انتقال را نیز در بر می‌گیرد، اما در این کتاب نویسندگان می‌خواهند به بررسی اشکال تاریخی این سه پدیده در میان اقوامی بپردازند که دست به اخذ و اقتباس این پدیده‌ها زدند یا آن‌ها را دگرگون ساختند. هر یک از این تمدن‌ها، به سبک و سیاق خاص خود، و بسته به شرایط مادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان، از میراثی مشترک

---

1. religiosity

بهره‌مند شدند. در اثر حاضر هدف این نیست که مراحل مختلف تحولی تصویر شود که نهایتاً در عقلانیت یونانی و یکتاپرستی عبرانی به کمال خود رسید. اگرچه به طور قطع ثابت شده که بین‌النهرین، دست‌کم در بخش‌های غربی دنیای قدیم، سرچشمه تمدن بشر بوده است، شاخه‌های متعدد و پایدار این سرچشمه همگی به جریانی یگانه مبدل نشدند. بلکه به‌عکس، این شاخه‌های متعدد هرگز از دگرگونی و رشد و آمیزش بازنايستادند. این‌گونه بود که ایده‌های بین‌النهرینی همانند کالاهای مادی و فناوری‌اش، به شرق یعنی به سرزمین‌های ایرانی و به غرب یعنی به سوریه و دورتر از آن به یونان سرازیر شدند. این ایده‌ها که تمدن‌های هخامنشی، آرامی، عبرانی و یونانی آن‌ها را اخذ و اصلاح می‌کردند گاه دچار تغییرات کمابیش بنیادی می‌شدند و گاهی نیز بدون تغییر و در شکل جریان‌های فکری، مجموعه اساطیر و عقاید از این‌جا و آن‌جا سر برمی‌آوردند.

از این واقعیت که دو موجودیت با نام‌های تصنعی شرق و غرب ایده‌های فوق را به ارث بردند به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که بر درخت شش‌هزارساله تمدن بین‌النهرین فقط همین دو شاخه بزرگ رویده است. معمولاً در تاریخ، مسئله سرآغازها برای هر کس که حاضر باشد دیدگاه ایدئولوژیکش را درباره هویت فرهنگی کنار بگذارد دربردارنده نکاتی جذاب خواهد بود. از این رو در پس مفهوم «غرب» می‌توان تأثیرات اسلامی بسیاری یافت. اسلام نیز که معمولاً می‌کشیم آن را به «شرق» فروکاهیم بسیاری از تنش‌های موجود میان شرق و غرب خود را پنهان می‌کند و همواره ناگزیر از روبه‌رو شدن با ملل مهم شرقی — یعنی چین و هند — در آن سوی مرزهای خود بوده است. اکنون باید دید آیا می‌خواهیم با تمرکز بر مردم، فرهنگ‌ها و امپراتوری‌ها به فهم تمدن‌ها نایل آییم و زمان دوپاره شدن تاریخ این تمدن‌ها را تعیین کنیم؟ یا به‌عکس، در جستجوی آن هستیم که عناصر سازنده «غرب» را از دورترین اعصار باستانی بشناسیم و جدا سازیم و مسیر انتقال این عناصر را تا سپیده دم عصر مدرن بازسازی کنیم؟

بین‌النهرین در طول تاریخ چند هزارساله‌اش فرزندان متعدد و گوناگونی داشته است و، تا جایی که مدارک ناقص ما نشان می‌دهند، به نظر می‌رسد

این فرهنگ‌های گوناگون در حال مبادله و تجارت دایم با یکدیگر بوده‌اند. مردمان سامی‌نژاد همواره در سراسر هلال حاصلخیز<sup>۱</sup> حضور داشته‌اند، اما گروه‌هایی از هندواروپاییان یا مردمانی با منشأ نژادی نامعلوم نیز همواره به این منطقه سرازیر شده یا در مرزهای آن ظاهر شده‌اند. برخی از این گروه‌ها بدون این‌که از خود ردّ پایی برجای نهند ناپدید شدند؛ گروه‌هایی نیز، بنا بر اسناد گوناگون، پس از تأثیرپذیری از بین‌النهرین در دیگر گروه‌ها حل شدند: مانند ایلامی‌ها (کلاریس هرنشمیت در بخش دوم به بررسی تمدنشان می‌پردازد) که همسایگان بین‌النهرین در جنوب‌شرقی بودند و در پایان هزارهٔ دوم به تدریج مغلوب ایرانیان و دیگر قوم هندواروپایی یعنی هیتی‌های آسیای صغیر شدند. با این حال، همهٔ این مردمان از راه مبادلات تجاری، سلطهٔ خشن یا صلح‌آمیز و فتوحات در ساختن تمدنی مشترک به نوعی نقش داشتند و سهمیم بودند. انتشار خط میخی، که در بین‌النهرین ابداع شده بود، شاهی بر این مدعاست، و قطعات به‌جامانده از اساطیر غنی بین‌النهرینی‌ها که الهام‌بخش نویسندگان کتاب مقدس شد و یونانی‌ها نیز با آن آشنا بودند گواهی دیگر بر همین امر است.

در هزارهٔ اول ق.م که عصر بین‌النهرین به پایان خود نزدیک شد، بازیگران اصلی منطقه که تا ظهور اسلام در این مکان باقی ماندند این‌ها بودند: ایرانیان (که نخست با شاهنشاهی هخامنشی، که به دست اسکندر مقدونی افتاد، و سپس با ساسانیان شناخته شدند)؛ یونانیان (که پادشاهی‌های هلنی و یونانی-رومی موجب حضور پایدار آن‌ها و نفوذ عمده‌شان بر سراسر خاورمیانه بود)؛ و سرانجام آرامی‌ها، مردمان سامی‌نژادی که در هزارهٔ دوم پادشاهی‌هایی را در سوریه بنیان نهادند، از جمله پادشاهی دمشق که از رهگذر توصیفش در کتاب مقدس به‌خوبی با آن آشناییم.

از این رو پیش از سپیده‌دم اسلام، سه فرهنگ هزارسالهٔ بزرگ — یک سامی و دو هندواروپایی — سراسر منطقه را غنا بخشیده بودند و، با این حال،

۱. Fertile Crescent: هلال حاصلخیز یا هلال الخصیب نامی برای قسمتی از خاورمیانه که روی نقشه به شکل هلال یا داس است و شامل بخش‌هایی از غرب ایران، شمال عراق، جنوب ترکیه و شرق مدیترانه است.

هویت یگانه و خاص هر یک از آن‌ها همچنان از آنچه از امتزاجشان پدید آمده بود متمایز بود. این موضوع در رنسانس فرهنگ ایرانی در عهد اسلامی که از قرن دهم م/چهارم هـ.ق آغاز می‌شود مشهود است، همچنان که وجود مستمر تأثیرات آرامی تا قرن نهم نیز شاهی دیگر بر آن است. زبان سریانی آرامی، که نسطوریان و یعقوبی‌ها آن را پذیرفتند، محمل این نفوذ و تأثیر بود؛ زبانی که بخش بزرگی از میراث علم و فلسفه یونانی از طریق آن به عربی منتقل شد. در خلال این مدت، تجربه قرن‌ها هلنی شدن خاورمیانه تأثیر میراث یونانی‌ها را چنان تضمین کرده بود که کافی است نگاهی به مدارس فلسفه و الهیات بیندازیم که پس از پیروزی اسلام همچنان به تعلیم اندیشه یونانی ادامه می‌دادند.

نکته درخور توجه این که آرامی‌ها، و به شکل عام‌تر اقوام سامی غرب، مسیری متفاوت با مسیر سامی‌های شرقی (که ژان بوترو در فصل دوم به آنان پرداخته) در پیش گرفتند. چرا که از منظر بین‌النهرینی، آرامی‌ها مهم‌ترین حلقه واسط میان سامی‌های شبه‌جزیره عربستان و فرهنگ عربی-اسلامی شدند، فرهنگی که پیش از آن که به دست امپراتوری‌های ایرانی و ترک سقوط کند، به امپراتوری فرهنگی بزرگی در قرن هشتم م تبدیل شد. در واقع به نظر می‌رسد زبان عربی وارث عصر طلایی فرهنگ آرامی باشد، زیرا این زبان به همان قالب آرامی ریخته می‌شود و حتی بخش‌هایی کامل از واژگان زبان آرامی را در خود جذب می‌کند. فرهنگ آرامی بهترین دوران رشد و توسعه خود را پس از تصرف پادشاهی‌های سوریه به دست آشوری‌ها، بابلی‌ها و ایرانیان هخامنشی تجربه کرد. زبان آرامی پس از گرفتن نظام خط الفبایی از فنیقی‌ها به زبان بین‌المللی خاورمیانه تبدیل شد و این جایگاهش در خلال فرمانروایی ایرانیان هخامنشی نیز تقویت شد. این زبان جایگزین همه زبان‌های سامی در هلال حاصلخیز شد و زبان‌های سامی شرقی، یعنی آشوری و بابلی را کنار زد. الفبای آرامی سرمنشأ الفبای مربع‌شکل عبری است و به واسطه خط نبطی منشأ نظام الفبای عربی نیز به شمار می‌رود.

پس عربی به واسطه الفبایش به زبان آرامی و مهم‌تر از آن به بین‌النهرین ارتباط پیدا می‌کند. درباره این ارتباط اطمینان بیشتری هست تا درباره

ارتباط اساطیر و ادیان این اقوام، چرا که اسناد ناچیزی دربارهٔ اسطوره و دین شبه‌جزیرهٔ عربستان پیش از اسلام به دست آمده است. بنابراین، آنچه اثر حاضر می‌جوید یعنی پژوهش در باب ارتباط نوشتار، عقلانیت و دین را نمی‌توان در جهان عرب پیش از اسلام پی گرفت، در حالی که تحقیق در این باب در دورهٔ اسلامی کاملاً مقبول است. برای اطمینان از این امر کافی است به یاد داشته باشیم که در اسلام خط و نوشتار جایگاهی محوری دارد. الهیات هیچ‌یک از دیگر «ادیان صاحب کتاب» همچون اسلام بر حول ایدهٔ متن ازلی و باور به تحریف در وحی‌های پیشین شکل نگرفته است.

حقیقت این است که امروز از میان دو شاخهٔ تمدن بین‌النهرین، شاخهٔ غربی در بازیابی گذشتهٔ خویش وضع بهتری دارد. قریب به دو قرن کشفیات باستان‌شناختی، رمزگشایی و تجزیه و تحلیل، غرب را بر حوزه‌هایی وسیع‌تر از تاریخش مسلط ساخته است و در این میان موجب احیای گذشتهٔ شرق نیز شده است. بسیار پیش‌تر از آغاز باستان‌شناسی بر محور کتاب مقدس، سیاحان اروپایی با سیاحت در خاورمیانه به بازسازی چیزی پرداختند که بعدها در قرن نوزدهم «جغرافیای مقدس» نامیده شد. مطالعه دربارهٔ مکان‌های یادشده در کتاب مقدس، که به دنبال مطالعهٔ تمدن یونانی-رومی انجام می‌یافت، به تدریج با پژوهش دربارهٔ اعراب بدوی همراه شد که محققان فرهنگ آن‌ها را تصویری از فرهنگ عبرانیان ماقبل اسرائیلی می‌دانستند.

نتیجهٔ ناخواستهٔ کاوش‌های باستان‌شناسانه این بود که تاریخ گذشته چند هزاره عقب‌تر رفت و اسطوره‌ای فرو ریخت؛ اسطوره‌ای که دو سرچشمهٔ نهایی غرب را یونان و کتاب مقدس می‌دانست. ژان بوترو در جایی دیگر تأثیر نتایج مهم یافته‌های آشورشناسی بر تصور ما از گذشته را نشان داده است و ژان‌پی‌یر ورنان نیز نشان داده است که استدلال‌ورزی عقلانی یونانیان نه از هیچ<sup>۱</sup> که از دل اسطوره‌های آفرینش و ام گرفته شده از بین‌النهرین پدید آمده‌اند.<sup>(۲)</sup>

ایدهٔ منشأ «شرقی» تمدن غرب اگرچه هنوز با مقاومت‌های زیادی

رو به روست، موافقانش رو به افزایش‌اند. تا زمانی که ایدئولوژی سرآغازها در برابر واقعیت‌های برآمده از دانش تاریخی صُلب و نفوذناپذیر باقی بماند، اطمینانی به موفقیت این ایده وجود ندارد. چه‌بسا باید پرسید آیا توفیق عظیم غرب در شناخت گذشته خود و دیگر تمدن‌ها نباید با تحقیقات خود آن تمدن‌ها درباره خاستگاه‌هایشان همراه شود؟

در مورد شرق، به‌رغم این‌که در خود خاورمیانه نشانه‌هایی انکارناپذیر از این امر مشاهده می‌شود و با وجود روند رو به رشد کاوش‌های باستان‌شناختی تحت نظر دولت‌های شرقی، هنوز راه درازی در پیش است. در واقع، گذشته‌های دور، که بناهای باشکوه گواشان است، اغلب در خدمت ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی قرار دارند، آن هم در زمانه‌ای که ظهور اسلام هنوز هم همچون نقطه عطفی در بنیان‌گذاری ملت عرب شمرده می‌شود. با این همه، نمی‌توان اطمینان داشت که تنها عقیده دینی سبب‌ساز این نگاه فروکاستی به تاریخ باشد. این عقیده [ی اسلامی] — که وحی قرآنی را همچون مُهر خاتمه‌ای بر وحی‌های پیشین می‌داند — هرگز از بررسی دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها جلوگیری نکرده است. گذشته از این، محققان در اعصار قدیم مشتاقانه به استقبال موارث فرهنگ یونانی و ایرانی می‌رفتند و در تاریخ و دستاوردهای علمی دیگر مردمان کاوش می‌کردند. چنان‌که در بین‌النهرین، به نظر می‌رسد متفکر بزرگی مانند ابن‌خلدون به‌خوبی از میراث پربار فرهنگ خود آگاه بوده است [آن‌جا که می‌پرسد]: «کجاست دانش ایرانیان...؟ کجاست دانش کلدانیان، آشوریان و بابلیان؟ کجاست آثارشان و ثمراتی که به دست آوردند؟»<sup>(۳)</sup>

### یادداشت‌ها

1. Compare Jack Goody, *La Logique de l'écriture*, p. 24.
2. Jean Bottéro, *Mesopotamia: Writing, Reasoning, and the Gods*, p. 23.
3. Ibn Khaldun, *Peuples et nations du monde*, 1:109.

دين و عقلانيت در بين النهرين  
ژان بوترو





## پیشگفتار مترجم

□ بهمن رستاخیز

بوترو در مقاله بلند خود، چنان که از همان آغاز اعلام می کند، درصدد است ریشه های فرهنگ غربی را در تمدن بین النهرین باستان نشان دهد. غربیان دو ریشه کهن برای تمدنشان قایل اند: یکی تمدن یونان باستان و دیگری فرهنگ کهن عبری که از طریق کتاب مقدس به اخلاقیات و دین آنان شکل داده است. نویسنده ابتدا تأکید می کند که مردم خاورمیانه و شمال آفریقا نیز کمابیش در این دو ریشه با غربیان مشترک اند و از این نظر در برابر مردمی با بنیادهای فرهنگی دیگر (مثلاً چینی ها و ژاپنی ها) در یک گروه قرار می گیرند و سپس می کوشد نشان بدهد که با توجه به شناختی که از گذشته های کهن تر به دست آمده می توان عقب تر رفت و ریشه های دو تمدن یونانی و عبرانی را در تمدن بین النهرین باستان یافت. در چند فصل این مقاله نوشتار، اساطیر، علم اولیه و چگونگی دین ورزی مردم این تمدن توصیف شده تا خواننده دریابد این عناصر به تمدن غربی و نیز آنچه تمدن اسلامی خوانده می شود راه یافته است.

با این همه، شاید بوترو در نهایت در نشان دادن آنچه می خواسته کامیاب نشده است. اولاً برخی مقایسه های ضروری انجام نشده؛ مثلاً برای اثباتِ اثرپذیری دین یهودی از دین بین النهرینی باید عناصر مشترک میان این دو نشان داده می شد و بعد با مقایسه هایی با ادیانی غیر از این دو و

ذکر تفاوت‌ها، خواننده بیشتر قانع می‌شد که شباهت‌ها تصادفی نیست و اقتباس‌های درخور توجهی در کار است (ظاهراً بوترو در کتابی به نام تولد یک خدا به این کار پرداخته است). ثانیاً برای نشان دادن ریشه علم یونانی در تمدن بین‌النهرین به سراغ مورد نامناسبی رفته است: الواح پیشگویی. دشوار بتوان پذیرفت که در پیشگویی‌های این الواح چیزی هست که در پیشگویی‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر یافت نمی‌شود (تنها نکته‌ای که بوترو مطرح کرده این است که بین‌النهرینیان باستان فهرست‌های طولی در این باره مکتوب کرده‌اند). جای تعجب است که او به نجوم بین‌النهرینی که تأثیر آن بر نجوم یونانی بسیار مستند و پذیرفته‌شده است نپرداخته. ثالثاً او به منظور رسیدن به نتیجه دلخواهش تمدن مصر را با یک استدلال ساده کنار گذاشته است؛ این که سامیان غربی (که یهودیان هم از آن زمره‌اند) بسیار متأثر از تمدن بین‌النهرین بوده‌اند، اما «چندان پذیرای آنچه ممکن بود از فرهنگ بیگانه و غریب حوضه رود نیل به آنان برسد نبوده‌اند». حال آن که نه فقط می‌شود تأثیرهای بنیادی تمدن مصری بر این سامیان غربی را نشان داد، بلکه در مورد نیای دیگر غرب، یعنی یونانیان، به نظر می‌رسد که در همه موارد برشمرده بوترو در مقاله‌اش، مصر بیش از بین‌النهرین مهم بوده است. نوشتارهای صامت‌نگار خاورمیانه (آرامی، سریانی، پهلوی، نبطی، عربی و ...) همه از خط فنیقی مشتق شده‌اند و خط فنیقی به احتمال زیاد از خط سینایی و خط سینایی در نهایت از هیروگلیف مصری ریشه گرفته است (به این نکته در مقاله هرنشمیت نیز اشاره شده است). بنابراین فقط در صورتی می‌توان خط سومری را نیای خطوط امروز خاورمیانه و غرب به شمار آورد که قایل باشیم ابداع خط مصری با ایده گرفتن از خط سومری بوده است و این چیزی است که اغلب مصرشناسان کنونی با آن مخالف‌اند. در مورد دین نیز اگرچه اشتراکات متعدد دین بین‌النهرینی با دین یهودی انکارنشدنی است، تأثیر مصر نیز درخور توجه به نظر می‌رسد. مثلاً یهودیان در انجام دادن عمل ختنه، که آن را وجه تمایز مهم خود از همسایگان‌شان می‌دانند، همانند مصریان باستان هستند. همچنین در آداب طهارتِ پرطول و تفصیل و به‌ویژه نجس و آلوده شمردن مردمان دیگر نیز بیشتر شبیه مصریان باستان‌اند تا بین‌النهرینی‌ها،

و در مسئله توحید نیز اگر بخواهیم برای دین یهودی سلفی بباییم، هیچ مورد بهتری از دین فرعون بدعت‌گذار مصری، اخناتون، وجود ندارد. از سوی دیگر، یونانیان خود به تأثیر دین مصری بر دینشان اشاره کرده‌اند؛ مثلاً هرودوت گفته است که بجز در مورد چند خدا، یونانیان پرستش خدایان دیگرشان را از مصریان آموخته‌اند. در زمینه علم هم شواهد چشمگیری از تأثیر مصر در یونان وجود دارد: ارسطو از آغاز هندسه در مصر گفته است و درباره برخی از بنیان‌گذاران علم و فلسفه یونانی، همچون تالس و افلاطون، از سفرهای آنان به مصر سخن به میان آمده است.

نقطه قوت این مقاله تسلط ژرف نویسنده بر جنبه‌های گوناگون فرهنگ بین‌النهرین باستان است. در اغلب کتاب‌هایی که در مورد بین‌النهرین به فارسی ترجمه شده یا احیاناً نوشته شده، فقط اطلاعاتی دایرةالمعارفی و کلی عرضه شده، ولی بوترو که به دلیل سال‌ها پژوهش در این عرصه با «روح تمدن بین‌النهرینی» آشناست، جابه‌جائاتی جالب توجه و تازه مطرح کرده که عمده‌تاً هم نظریات خود اوست: مثلاً درباره تفاوت روحیه سامیان بین‌النهرین با روحیه دیگر اقوام سامی، به دلیل تأثیری که گروه اول از سومریان پذیرفته‌اند، یا تفاوت نگاه سومریان با نگاه سامیان درباره ویژگی‌های خدایان. افزون بر این، بوترو انسانی عمیق و به اصطلاح «صاحب حکمت» است که درباره پاره‌ای مسائل کلان انسانی، همچون اعتقاد دینی، به نتایج و نظریات خاص خودش رسیده و در این مقاله برخی از آن‌ها را با لحنی گرم، پرشور و تأثیرگذار عرضه کرده است.



## زایش تمدن

جوان که بودم — یعنی خیلی سال پیش! — زمان زیادی صرف ارسطوی پیر می‌کردم. او به سبب شیوه نگرشش به جهان و پرسش‌ها و پاسخ‌هایش درباره مسائل کلی و بنیادی — مسائلی که امروزه دیگر توجه کمتر کسی را جلب می‌کنند ولی به یک معنی همه‌چیز به آن‌ها بستگی دارد — تأثیری ژرف بر من داشت. از جمله چیزهایی که از ارسطو آموختم این بود که برای فهم واقعی چیزها باید تولد آن‌ها را به چشم ببینم و رشدشان را نظاره‌گر باشم. مثلاً، اگر بخواهم همه‌چیز را درباره حشره‌ای بدانم، باید کاری بیشتر از تشریح صرف آن انجام بدهم، زیرا هنگام تشریح فقط جسدی در برابرم دارم، مکانیسمی منجمد و بی‌تحرک که هر چیزی هست جز حشره‌ای واقعی: برای مشاهده آن نه همچون ساختاری بی‌تحرک، ولو شگفت‌انگیز، بلکه همچون مخلوقی پیش‌بینی‌ناپذیر، که حرکات خاص خود را دارد و تابع قوانینی حتی پیچیده‌تر از قوانین مکانیکی است، باید آن را به صورت زنده و در طول زندگی‌اش بررسی کنم — یعنی تولد، رشد و تحول، و نیز کش‌هایش را ببینم. ارسطو درست می‌گفت.

هدف و مطلوب این مقاله تبیین دقیق تولد و رشد فرهنگ — یعنی روش تفکر و زیست ما — است، همان چیزی که نسل‌هاست در آن غوطه‌وریم تا بهتر بشناسیم، قدرش را بدانیم و آن را بفهمیم، تا آن‌گاه شاید بهتر بتوانیم آن را زندگی کنیم. این فرهنگ است که ما را تعریف می‌کند، در ما حضور دارد

و ما را از بسیاری از مردمان دیگر متمایز می‌کند، از آن‌هایی که مسائل وجودی را که در برابر همه نوع بشر قرار دارد به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌گویند — مثلاً چینی‌ها و ژاپنی‌ها، بگذریم از آن دیگرانی که آن‌ها را به‌آسانی «بدوی» می‌خوانیم. این تمدن که ما از آن خود می‌دانیم، دلبخواهانه «غربی» نامیده شده، اما در حقیقت دامنه آن تا خاورمیانه گسترش یافته است. اگر تمدنمان را نه متعصبانه بلکه از جایگاه یک مردم‌شناس یا، به‌ویژه، مورخ بررسی کنیم، می‌بینیم نه فقط دربردارنده جهان یونانی-لاتینی و از وارثان مسیحیت است، بلکه دنیای اسلام را نیز شامل می‌شود؛ به عبارت دیگر، تقریباً تمام جهان عرب را. در این جا و در آن‌جا، کثیری از مردمان زندگی می‌کنند که، فزاینده‌تر از اختلافات فرعی‌شان، در بسیاری مفاهیم، ارزش‌ها، اصول و واکنش‌های عقلی و عاطفی و، در یک کلام، در بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگی اشتراک دارند و همه ذیل عنوان تمدنی واحد قرار می‌گیرند، یعنی تمدن ما؛ البته تمدن آن‌ها و ما! از سوی دیگر، تمدن ما، آهسته اما با گام‌های محکم، و به‌خصوص از طریق نوآوری‌های فناوری — که دارد حرف آخر را می‌زند! — در حال فتح جهان است. این البته مسائلی جدی را نه فقط برای تمدن‌های دیگر، بلکه برای خودمان نیز پیش می‌آورد؛ پس دلیل دیگری هم داریم که تمدنمان را بار دیگرמושکافانه بررسی کنیم و بکوشیم با مشاهده تولد و زایش آن، و نظاره کردن بر راهی که در آن رشد کرد و بالید، تصویری دقیق از آن بسازیم.

خیلی‌ها از قدیم بر این باور بوده‌اند، و هنوز هم هستند، که اگر در جستجوی سرچشمه‌های تمدن مشترکمان در دل قرون و اعصار به عقب برویم، از یک سو به یونان و یونانی‌مآبی [یا هلنیسم] می‌رسیم — با روشنگری‌هایش، با رفعت بخشیدنش به مقام و مرتبت انسان، با انضباط فکری‌اش، و با فرزاندگی‌اش — و از دیگر سو به کتاب مقدس، یعنی به جهان یهودیان باستان — با تعصب دینی‌اش، با توحید مطلقش، و با اخلاق‌گرایی‌اش. خوشمان بیاید یا نیاید، واقعیت این است که این دو رودخانه در آغاز عصر ما [عصر پس از میلاد مسیح]، سرانجام آب‌هایشان را در مسیحیت به هم آمیختند و از ترکیب آن‌ها فرهنگی یکدست و غالب بنیان نهاده شد. اسلام نیز، که چند قرن بعد با همان توان گسترش ظاهر شد، در ابتدا بر معتقدات، ایده‌ها و

راهکارهایی دینی استوار گشت که در نهایت ریشه در کتاب مقدس داشتند. این تأثیرات کتاب مقدس، دست کم در برهه‌هایی و در میان فرهیختگان، که همواره بر فرهنگ تسلط دارند، به همان اندازه ولو نه آن چنان منسجم، با دیدگاه‌هایی که بر اندیشه یونانی متمرکز بود غنا یافت. پس دلیل استواری هست که ردّ تمدن مشترکمان را تا این خاستگاه دوگانه عبرانی- یونانی پی بگیریم؛ تمدن ما، به باور غالب، از این دو والد زاده شد، و زایش و بلوغش اندکی بیش از هزاره اول ق.م به درازا کشید.

امروزه حتی باید بیشتر در تاریخ عقب برویم، چرا که طی یک قرن اخیر، پس از سال‌ها فعالیت دانشمندان آزموده، گنجینه‌های بسیاری در شرق مدیترانه از دل زمین — و از نسیان و فراموشی — بیرون آورده شده است. در مصر، آسیای صغیر، سوریه، بین‌النهرین، ایران و تا جنوبی‌ترین نواحی عربستان مقادیر عظیمی یادگارهای باستانی و اسناد کشف کرده‌ایم که شاهدی هستند بر تمدن‌هایی که بسیار کهن‌تر از تمدن‌های یونانی و عبرانی‌اند، و در خاک فراموشی دوهزارساله‌ای مدفون بوده‌اند. مهم‌تر این‌که، به تدریج پی برده‌ایم که نمی‌شود نقش این تمدن‌ها را در آموزش نیاکانمان در فلسطین و یونان نادیده گرفت. ما به این درک رسیده‌ایم که نه هلنیسم و نه فرهنگ عبرانی را نمی‌شود نقطه شروع مطلق در نظر گرفت، و باید به همان قانون بنیادی تاریخ بازگردیم: همیشه چیزی قدیمی‌تر هست. اکنون پس از صدوپنجاه سال اکتشافات بی‌وقفه باستان‌شناسی — که کشفیاتش هنوز کامل تحلیل و بررسی نشده است — و مهم‌تر از آن، رمزگشایی از صدها هزار متن، که خوانده و تحلیل و مقایسه و ارتباط‌یابی شده‌اند — در یک کلام، کلنجار رفتن با کوهی از منابع و متون، که تا مغز استخوانش را کاویده‌ایم — وقتی به تبارشناسی تمدنمان می‌رسیم، می‌توانیم چیزها را واضح‌تر ببینیم. والدین تمدنمان را پیش‌تر شناخته بودیم، و اینک می‌توانیم امیدوار باشیم که کهن‌ترین نیاکان بلافصل قابل‌شناسایی‌اش را نیز تعیین کنیم. اما کجا باید دنبال آن‌ها بگردیم؟ هیتی‌های<sup>۱</sup> آسیای صغیر، که تأثیراتشان از محدوده هزاره دوم ق.م عقب‌تر

نمی‌رود، چیز کمی از خود در دنیای اژه‌ای و از آن طریق در یونان باقی گذاشته‌اند. ولی آن‌ها در وهله نخست فقط واسطه‌اند، و چیزهایی را انتقال داده‌اند که خودشان از منبعی کهن‌تر — از جنوب شرق — گرفته‌اند. مصر نیز با همه اصالت و عظمتش، تا حوالی آغاز دوره مسیحی اساساً واحدی سربسته [و فاقد تأثیرگذاری] بود: پنجره‌ای بود از آفریقا به سوی مدیترانه. همسایگان شرقی مصر گروهی از مردم سامی بودند — درباره آنان بعداً چیزهای بیشتری خواهیم گفت — و به نظر می‌رسد که آن‌ها مصر را تا پیش از نیمه اول هزاره دوم [پیش از ۱۵۰۰ ق.م.] چندان خوب نمی‌شناختند، خودشان از نظر فرهنگی سامان‌یافته بودند و چندان پذیرای آنچه ممکن بود از فرهنگ بیگانه و غریب حوضه رود نیل به آنان برسد نبودند. این سامیان در فلسطین و از آن مهم‌تر در سوریه، دست‌کم از میانه هزاره سوم ق.م، شماری دولت‌های کوچک تشکیل دادند که کم‌وبیش سریع ناپدید شدند، آنان به‌رغم چندپارگی سیاسی، فرهنگ مشترکی داشتند که در آن هر گروهی سهم خود را داشت، اما ساختار این فرهنگ، احتمالاً، دست‌کم رشد و بالیدنش را مدیون تأثیر فرهنگ بسیار پیشرفته و کمال‌یافته بین‌النهرین هزاره چهارم بود. برای مثالی قاطع از تأثیر دوران‌ساز بین‌النهرین در این منطقه، می‌توان به مورد زیر اشاره کرد: حوالی سال ۲۵۰۰ ق.م، درست در قلب سوریه، سرزمین ابلا<sup>۱</sup> نه فقط نوشتار، یعنی یکی از عناصر اساسی فرهنگ، بلکه فرهنگی نوشتاری را نیز همراه با رسوم و مناسک متعدد از بین‌النهرین فراگرفت.

با در نظر گرفتن منصفانه همه آنچه از اکتشافات سراسر منطقه مدیترانه شرقی به دست آمده، تا زمانی که شواهدی برخلاف آن به دست نیامده، باید سرچشمه اصلی را بین‌النهرین بدانیم، سرزمینی که شش هزار سال است زمین‌هایش و تاریخش بار و بر می‌دهند. این سرچشمه‌ای است که، مستقیم یا غیرمستقیم، آبخوری بود برای تمدن‌های یونانیان و عبرانیان، پیش از آن‌که تمدن ما از این دو متولد شود. اگر بخواهیم کهن‌ترین نیای تاکنون شناخته‌شده تمدنمان را نشان دهیم، باید انگشت به سوی بین‌النهرین دراز کنیم. می‌گوییم «کهن‌ترین نیای تاکنون شناخته‌شده»؛ و نه، ظاهراً برخلاف

---

1. Ebla



وعده‌ام دربارهٔ زایش، «خاستگاه مطلق». برای این کار دو دلیل دارم: نخست این که اعمال انسانی بسیار پیچیده‌تر، درهم فرورفته‌تر و با ریسمان‌های مرئی یا نامرئی به هم پیوسته‌تر از آن است که بتوان آن‌ها را چنان دید که گویی در برهه‌ای از زمان به‌ناگاه جداگانه پدید آمده‌اند. بگذارید تکرار کنم که در تاریخ همیشه چیزی قدیمی‌تر هست؛ و فراموش نکنیم که اجداد باستانی و هم‌نژادان اولیهٔ ما صدها هزار سال پیش از ما در این جهان قدم می‌زدند.

دوم، چنان که ضرب‌المثلی عربی می‌گوید «گذشته مرده است»، یعنی ناپدید شده، پاک شده، و بنابراین دیگر آن‌طور که به‌راستی بوده بازشناختنی نیست، و برای اکتشاف آن به شکل غیرمستقیم به «شواهدی» موثق نیاز داریم که مستقیماً از آنانی که در برهه‌ای خاص می‌زیستند بر جا مانده باشد. این چیزی است که آن را «آثار باستانی» می‌گوییم: ابزارها، ظرف‌ها، سکونتگاه‌ها، اشیای هنری و غیره، که مانند هر مصنوعی چیزهایی از صانع خود در بر دارند و می‌توان آن چیزها را با جستجوی روشمند و هوشمندانه استنباط کرد، یعنی همان کاری که باستان‌شناسان می‌کنند. مردمان از قدیم‌الایام حجم عظیمی از این اشیاء را به جا گذاشته‌اند و کاوشگران همه‌روزه تعدادی از آن‌ها را می‌یابند. با این حال، این اشیاء چیزهای بسیار اندکی به ما می‌گویند، که آن هم اغلب مبهم و غیرقطعی است؛ و به‌خصوص، به دلیل ماهیت تماماً مادی‌شان، برای پاسخ به پرسش‌های بنیادینی که به ذهن و دل آدمیزاد مربوط است کاملاً نامناسب است، چه برسد برای شناخت فراز و فرود زندگی‌های مردمان اعصار دور: در آن‌ها، در بهترین حالت، فقط می‌توان بارقه‌ای از نقاط عطف را یافت و بر اساس آن، مراحل تاریخ را به‌ابهام دریافت. تنها داده‌هایی از گذشته که می‌تواند مستقیم به پرسش‌های ما پاسخ دهد اسناد مکتوب، یعنی متون، هستند. آن‌ها دقیق، دارای جزئیات، قاطع و اغلب انکارناپذیرند، چرا که نوشتارند، و نوشتار یعنی گفتار مادّیت‌یافته و عینیت‌یافته، یعنی گفتاری که ثبت می‌شود و می‌تواند به دوردست‌های زمان و مکان انتقال یابد — زبان کامل‌ترین ابزار ارتباطی انسان است، چون قادر است تقریباً همهٔ اندیشه‌ها، بصیرت‌ها، خاطره‌ها و حتی احساسات فرد گوینده را بیان کند. بنابراین، اسناد مطمئن‌ترین، کامل‌ترین و حیاتی‌ترین منابع ما برای کشف

گذشته هستند. حتی اگر سندی به‌تنهایی روشنگر چیزی نباشد، وقتی در کنار دیگر اسناد می‌نشیند، یا وقتی در کنار یافته‌های ما از آثار و ابنیه قرار می‌گیرد، نه فقط آگاهی‌های مستقیم به ما می‌دهد، بلکه به منظور پر کردن حفره‌های اجتناب‌ناپذیر در دانشمان ما را قادر به برقراری پیوندها و نیز استنتاج‌ها و حدس‌های محتاطانه‌ای می‌کند که مورخان می‌دانند چگونه از آن‌ها بهره گیرند و به یمن همین‌هاست که می‌توانیم بیشتر دربارهٔ گذشته بدانیم.

در باب تمدن‌های پیش از تمدن بین‌النهرین، فقط با حجم بزرگی از آثار و ابنیهٔ باستانی مواجهیم — که ما را در تاریکی پرابهام «ماقبل تاریخ» سرگردان رها می‌کنند، ولی در بین‌النهرین، نه فقط آثاری از همهٔ اعصار داریم که کهن‌ترینشان به عصر «انسان غارنشین» در حدود ۷۰ هزار سال پیش از میلاد بازمی‌گردد، بلکه صاحب چیزی هزاران بار ارزشمندتر هستیم، چیزی که به زبانی روشن و سراسرست به پرسش‌های ما دربارهٔ مراحل زندگی و اندیشه و تمدن اعصار گذشته پاسخ می‌دهد: حدود نیم میلیون سند — مجموعه‌ای به‌راستی عظیم! — که البته سه هزاره را پوشش می‌دهند و طی آن تمدن منطقه زنده بوده است، بنابراین از برخی دوره‌ها اسناد بیشتری داریم و از برخی کمتر، و از برخی هیچ. به‌علاوه، این اسناد بالطبع مکتوب‌اند، چون آشکار است که سند با خط و نوشتار پدید می‌آید، و نوشتار در این سرزمین در اواخر هزارهٔ چهارم ابداع شد — به مثابهٔ ابزاری کمک‌حافظه‌ای برای ضبط حساب و کتاب مالی. بعداً دربارهٔ مراحل این ابداع و پیامدهای آن بیشتر سخن خواهیم گفت.

اطلاعات ما دربارهٔ خاستگاه‌های تمدن بین‌النهرین به چهار یا پنج هزار سند محدود می‌شود، که به دلیل ساختار ابتدایی نوشتارشان، که فقط ابزار کمک‌حافظه‌ای بوده است، تقریباً نمی‌توان چیزی فهمید (در واقع مانند همان آثار و ابنیهٔ ساکت یا کم‌گوی باستانی هستند که ما را در تاریکی به نقطهٔ روشنی رهنمون نمی‌شوند). به‌علاوه، این اسناد هم فقط تا زمان ابداع نوشتار عقب می‌روند — بنابراین کهن‌ترین خاستگاه قابل بررسی تمدن این سرزمین قدمتی بیش از اواخر هزارهٔ پنجم نمی‌تواند داشته باشد. فکرش را که بکنیم می‌بینیم چندان هم بد نیست، ولی نباید فریب بخوریم! در واقع، به گمان

من، چنان‌که خواهیم دید، می‌توانیم به اندکی عقب‌تر نیز نگاهی، هرچند کلی و در نمای دور، بیفکنیم؛ یعنی به مرحله‌ای که می‌توان آن را کهن‌ترین «تاریخ» سرزمینی نامید، که تمدن ما، در کهن‌ترین شکل قابل درکش، در آن‌جا متولد شد.

اما صحنهٔ این نمایش دل‌ربا کجا بود؟ امروز همه، دست‌کم به سبب جنگ‌هایی که به‌تازگی در آن‌جا رخ داده، تصویری از سرزمین مورد بحث دارند: بین‌النهرین باستان تقریباً همان پهنه‌ای است که امروزه عراق می‌نامیم. دو سوم خاک آن را که پیش برویم، به رشته‌ای از تپه‌های کم‌ارتفاع می‌رسیم، که قسمت شمالی آن یا ناحیهٔ آشور را از قسمت جنوبی آن یا ناحیهٔ بابل جدا می‌کند. در سرزمین بابل بود که پردهٔ اول نمایش تمدن اجرا شد. در هزارهٔ سوم ق.م خود این منطقه به دو قسمت تقسیم می‌شد؛ نیمه‌ای که در کنار خلیج فارس بود، به نام سومر، و نیمهٔ شمالی، به نام آکد.

کل سرزمین در آغاز با آب‌های رودی عظیم پوشانده شده بود. این رود به تدریج کم‌آب و کوچک شد و در اوایل هزارهٔ هفتم یا ششم ق.م، از آب‌های آن فقط دجله در شرق و فرات در غرب باقی ماند. این دوره مصادف با آخرین عصر یخبندان در اروپاست، زمانی که از میزان بارندگی کاسته شد و بسیاری از سرزمین‌های سبز به بیابان تبدیل شدند، مثلاً در همسایگی بین‌النهرین شبه‌جزیرهٔ عربستان از یک ساوانای<sup>۱</sup> قابل سکونت به برهوتی که امروزه می‌شناسیم تبدیل شد (درست مانند اتفاقی که دورتر از آن در صحرای بزرگ آفریقا افتاد). بنابراین در هزارهٔ پنجم یا حداکثر اوایل هزارهٔ چهارم ق.م، بین‌النهرین همین‌گونه شد که امروزه می‌بینیم: سرزمینی «میان دو رود» (چنان‌که از نامش نیز پیداست)، زمینی وسیع و پوشیده از خاک حاصلخیز آبرفتی که پاپی به اشغال گروه‌هایی درمی‌آمد که از تپه‌های اطراف — کردستان در شمال و ارتفاعات فلات ایران در شرق — سرازیر می‌شدند. دربارهٔ این ساکنان اولیه جز از برخی آثار باستانی‌شان چیزی نمی‌دانیم و از خلال این آثار فقط می‌توانیم نیم‌نگاهی به آنان بیفکنیم. این مردم در

۱. savannah: یا جلگهٔ بی‌درخت، منطقه‌ای که رستنی طبیعی آن سبزه و علف است و به‌ندرت درخت در آن می‌روید.

دهکده‌های کوچکی که مدت‌ها جدا از هم بودند ساکن شدند. آن‌ها فرهنگی بدوی داشتند، ولی تأثیر کمابیش عمیقی بر بین‌النهرین و تمدن آن گذاشتند. مثلاً، ابداع شیوه‌های آبخوسازی که در آن سرزمین غله‌خیز بسیار مهم بود کار آنان است؛ آبخو تا دیرزمانی نوشیدنی اصلی باقی ماند. نسبت دادن این ابداع به این مردم با توجه به واژه‌های مرتبط با آبخوسازی است که به‌ظاهر از زبان آنان اخذ شده است. اما تکرار می‌کنم: به سبب فقدان اسناد، دربارهٔ آنان تقریباً هیچ نمی‌دانیم. دو گروه نژادی که اسناد زیادی از خود به جا گذاشته‌اند و کاملاً به چشم می‌آیند سومریان و اکّدی‌ان هستند — اینان فعال‌ترین، قابل‌توجه‌ترین و مستقیم‌ترین عامل پیدایش تمدن در منطقه‌اند.

دربارهٔ سومریان بسیار اندک می‌دانیم و خاستگاه‌هایشان را هیچ نمی‌شناسیم. این‌که سومریان هم به عنوان یک گروه قومی و هم به عنوان صاحبان یک فرهنگ متمایز وجود داشته‌اند به گونه‌ای انکارناپذیر از زبان آنان اثبات می‌شود. اما از آنجایی که زبان سومری منحصر به فرد است و به‌کل با زبان‌های دیگر خاورمیانه و مناطق اطراف آن فرق دارد، نمی‌توانیم سومریان را با هیچ گروه زبانی و قومی مرتبط کنیم — در این باره حتی یک فرضیهٔ پذیرفتنی هم نمی‌توان مطرح کرد. اگر کسی به اسطورهٔ بومی «هفت مرد دانا» باور داشته باشد، همان‌طور که من باور دارم، سومریان باید از جنوب شرقی — از «دریا»، آن‌چنان که اسطوره تأکید دارد — و شاید با دنبال کردن خط ساحل ایران در کنار خلیج فارس به جنوب بین‌النهرین رسیده باشند (زمان دقیق آن را نمی‌دانیم ولی باید دست‌کم اوایل هزارهٔ چهارم بوده باشد). به همین دلیل آن‌ها در نزدیک‌ترین بخش این سرزمین به خلیج ساکن شدند و بیشتر در این نواحی با آثار آن‌ها مواجهیم، و باز به همین دلیل است که این بخش «سرزمین سومر» نامیده می‌شود.

در سوی دیگر، اکّدی‌ان را بسیار بهتر می‌شناسیم. این نام، تا اندازه‌ای به‌طور قراردادی، به کهن‌ترین سامیانی که در منطقهٔ شمال سومر ساکن شدند اطلاق می‌شود — حضور آنان به همان قدمت حضور سومریان است و شاید حتی کهن‌تر. در واقع، آن‌ها را با توجه به دیرینگی تاریخی‌شان می‌توان کهن‌ترین سامیان دانست. چند اسم خاص از آنان در کهن‌ترین اسناد موجود

یافت شده است، اسنادی به قدمت حدود ۴۸۰۰ سال. لازم می‌دانم تأکیدی داشته باشم بر اهمیت نقش این شاخه از سامیان هم به مثابه یک شاخهٔ زبانی و هم به مثابه یک شاخهٔ فرهنگی در رشد فرهنگ و در تاریخ ما که، خدا را شکر، هنوز در خاورمیانه و در سراسر جهان در رشد و شکوفایی است، زیرا به گمان من، به قدر کافی به این نقش توجه نشده است. اگرچه دربارهٔ خاستگاه اکّدیان چیزی نمی‌دانیم، در موقعیتی هستیم که می‌توانیم حدس‌هایی بزنیم. زبان آن‌ها، که زبان‌شناسان تا حد رضایت‌بخشی آن را بازسازی کرده‌اند، از یک سو با زبان مصری باستان مرتبط است و از سوی دیگر با زبان بربری و، فراتر از آن، با گویش‌های باستانی اتیوپیایی در ناحیهٔ حبشه. بنابراین می‌توانیم با اطمینانی نسبی بگوییم که دست‌کم در دورانی بسیار کهن، آن‌ها در مناطقی نزدیک به زیستگاه گویشوران زبان‌های مذکور می‌زیستند، و یقیناً عاقلانه است که آن منطقه را جایی در کناره‌های شبه‌جزیرهٔ عربستان بدانیم، چرا که در زمان گسترش صحرا در هزارهٔ ششم، تنها مناطق قابل سکونت در این گستره بوده است. بنابراین، در خلال چندین هزاره، گروه بزرگی از اکّدیان حاشیهٔ شمالی شبه‌جزیره را اشغال کردند، همان جایی که بعدها صحرای بزرگ سوری-عربی یا همان سوریه نام گرفت. اینان در آن‌جا به شکل نیمه‌بدوی می‌زیستند و شغل اصلی‌شان پرورش گوسفند و بز بود. برای رسیدن به منطقهٔ سرسبز و حاصلخیز بین‌النهرین، که احتمالاً برایشان وسوسه‌انگیز بوده، کافی بود که جریان رود فرات را دنبال کنند. برخی از آنان به احتمال زیاد این حرکت را در دوره‌ای بسیار کهن انجام داده باشند، چون می‌دانیم آن‌ها در هزارهٔ پنجم به مجاورت سرزمین سومر، یعنی به اکّد، رسیده بودند. این همهٔ چیزی است که دربارهٔ ادوار اولیهٔ تاریخ اکّدیان و کلاً سامیان می‌دانیم.

تاریخ به طور عام، و تاریخ تمدن این سرزمین به طور خاص، از مواجهه و آمیزش این دو گروه، سومریان و اکّدیان، در جنوب بین‌النهرین در اواسط هزارهٔ چهارم آغاز شد. ما دربارهٔ وضعیت و زمان و مکان دقیق این برخورد هیچ نمی‌دانیم، و فقط یقین داریم که رخ داده است — همچون برخورد پدر و مادر که برای تولد فرزند ضروری است. از آمیزش و همزیستی طولانی‌مدت

این دو گروه، تمدن بین‌النهرین، نیای تمدن ما، بر بقایای ساکنان پیشین این منطقه شکل گرفت.

تا اندازه‌ای با یقین می‌توانیم بگوییم که این تمدن عمدتاً حاصل کار سومریان بوده است: همه شواهد نشان می‌دهد که آنان به سبب هوش، فعالیت، ابتکار و کاردانی خود، رهبران، قهرمانان و روح این تمدن نوپا بوده‌اند. هر چیزی که ما به واسطه اسناد بسیار مفصل درباره دوره‌های تاریخی بعد، که از میانه هزاره سوم آغاز می‌شود، می‌دانیم، نه فقط بر حضور سومریان بلکه بر دست بالای آنان دلالت دارد. بسیاری از واژه‌هایی که به اندیشه، نهادها و فناوری مرتبط است از زبان سومری وارد اکدی شده است، و در چنین مواردی، چنان‌که می‌دانیم، واژه همیشه همراه با آنچه واژه بر آن دلالت می‌کند وام گرفته می‌شود (در این متن، کلمات سومری را با حروف معمولی و کلمات اکدی را با حروف ایتالیک نشان می‌دهیم). در زبان اکدی واژه *tuppu* برای الواح کوچکی که مثل کاغذ امروزی ابزار نوشتار بود به کار می‌رفت و استفاده از این الواح را اکدیان بایستی از سومریان که به آن *dub* می‌گفتند آموخته باشند. همچنین، چون اکدیان هنر و تکنیک باغداری و جالیزکاری را از سومریان آموختند، کلمه سومری *nu.kiri* به معنی «باغبان» را نیز از آنان اخذ کرده و به صورت *nukaribbu* درآورده‌اند.

به راحتی می‌توان فهرست بلندی از این وامگیری‌ها ارائه کرد که بر مقادیر شگفت‌آور و متنوعی از عناصر فرهنگی دلالت می‌کند که سومریان در تمدن بومی تزریق کردند. اگر نگاهی به عرصه دین بیندازیم، می‌بینیم که در دین بین‌النهرینی از روزهای آغازینش، اکثریت مطلق از صدها خدایی که پرستش می‌شد، اگر بر اساس نامشان قضاوت کنیم، سومری بوده‌اند: آن<sup>۱</sup> خدای آسمان، اینانا<sup>۲</sup> («بانوی آسمانی») که یکی از مهم‌ترین خدایان و الهه عشق به شمار می‌رفت، و نین‌ورتا<sup>۳</sup> («ارباب سرزمین اربل»)<sup>۴</sup> که خدای کشاورزی بود، و بسیاری دیگر.

البته در برابر موج فرهنگی سومریان، اکدیان استفاده‌کنندگان صرف نبودند. آنان با آنچه از سومریان می‌آموختند همراهی می‌کردند، آن را

1. An

2. Inanna

3. Nin.urta

4. Arable